أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی ریاضت می‌فرمایند كه ثَلاثَهٌ مِنها فِی رِیاضَهِ النَّفسِ ... فَایاكَ أن تَاكُلَ ما لا تَشتَهِیهِ.

 خدمت رفقا و دوستان عرض شد كه كلّ این حدیث شریف عنوان بصری در ریاضت نفس است و تمام فقراتش، فقرات عبوردهنده‌ی انسان است از مراحل نفس و از تخیلات و توهمّات و امثال ذلك، چه آنچه كه تا به حال خدمت رفقا و دوستان عرض شده و چه آنچه كه پس از این به توفیق الهی خدمت رفقا عرض خواهد شد همه‌ی اینها در راستای عبور ما از تخیلات و توهمّات است و به كارگیری این فقرات تأثیر مستقیم در تبدّل و تحوّل انسان دارد و عدم متابعت از این فقرات باعث انحطاط انسان و غلطیدن در عالم دنیا و نفسانیات است و بزرگان تأكیدی كه در این مساله نسبت به شاگردان داشتند، بی‌خود نبود، مطلب اینطور نیست كه همه‌ی ما بخواهیم مساله را به ولی خدا و امام زمان علیه‌السلام ارجاع بدهیم و خود را كنار نگه داریم و آسوده‌خاطر دست به هر كاری بزنیم، مطلب اینطور نیست، در زمان رسول خدا هم اینطور نبود، در زمان امیرالمؤمنین هم نبود، در زمان هیچكدام از ائمه به این شكل نبود، امام علیه‌السلام به آن میزانی كه فرد اهتمام و صداقت و صفای ضمیر دارد و به آن مقدار كه خود را تسلیم كرده به همان مقدار جلو می‌برد نه بیشتر، اضافه‌ی بر آن مقدار حركت نمی‌دهد، تا فردی خود را تسلیم ولایت نكند، چو درد در تو نبیند كه را دوا بكند؟

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیك‌ \*\*\* چو درد در تو نبیند كه را دوا بكند[[1]](#footnote-1)

 تا محمدبن‌مسلم نیامد پیش امام صادق و عرض حال نكرد و درد خود را بیان نكرد و از آن حضرت چاره‌جویی نخواست، امام صادق هم او را هدایت نكردند، آمد پیش حضرت و آن مشكل خود را مطرح كرد و میزان تسلیم خود را هم به آن حضرت عرضه داشت، البته عرضه داشتن در اینجا معنا ندارد، چون ولی خدا بدون سخن و گفتگو می‌فهمد و اطلاع دارد و نیازی به صحبت كردن ندارد.

 یك وقتی یكی آمده بود مشهد، من خدمت مرحوم آقا بودم آمد و خیلی نسبت به ایشان ابراز ارادت و محبت و تسلیم و انقیاد و امثال ذلك، من هم در آنجا نشسته بودم، كیفیت صحبت كردن و تكلم ایشان بنحوی بود كه هر كسی در آنجا بود می‌گفت در روی زمین از این مطیع‌تر و منقادتر كسی نیست یعنی با عبارات و كلمات و جملات بنحوی ارادت خودش را بیان می‌كرد كه واقعا دل سنگ به حال این فرد می‌سوخت كه چه قِسم خود را در معرض این اطاعت درآورده است، وقتی كه رفت، مرحوم آقا به من‌

 فرمودند: خب این را چگونه یافتی؟ گفتم: همه‌اش مجاز بود، ایشان خندیدند و فرمودند: بله همینطور است. خب ببینید، خب چی می‌تواند ... من نمی‌خواهم ادعا بكنم بالاخره ما هم از كیفیت رفتار مرحوم آقا فهمیدیم والا ما چه می‌فهمیم كه حالا این در باطنش چه خبر است و نیست و اینها، گفتم همه‌اش مجاز بود.

 یك فرد دیگری كه هنوز هم حیات دارد و فرد بسیار خوبی است اهل تهجّد و اهل مراقبه كذا و كذا ولی خب بالاخره مساله‌ی تسلیم یك مساله‌ی دیگری است مساله‌ی انقیاد یك مطلب دیگری است، نامه‌ای برای مرحوم آقای حداد نوشته بود كه بعداً خود ایشان گفت كه من در نامه چه نوشتم، یعنی سالهای بعد، بعد از فوت مرحوم پدرمان، نامه را من ندیدم ولی در همان سفری كه به اتفاق مرحوم والد، ما در كربلا بعد از مكه مشرف شده بودیم كه من سنم تقریبا هفده سال بود من نشسته بودم كه مرحوم حداد آن نامه را دادند به آقا، بازش هم نكرده بودند، فرمودند: كه آقا یك نامه‌ای از همچین شخصی آمده است و شما مطالعه بكنید و جوابش را هم بدهید، شما مطالعه بكنید و جوابش را هم بدهید همین‌طوری، ایشان همان‌جا نامه را باز كردند مطالعه كردند و فرمودندآقا مجاز است، بستند و دوباره گذاشتند سر جایش، خُب ببینید! بعد ایشان به من گفت البته من با ایشان صحبت نكردم ایشان گفت كه من یك نامه‌ای به مرحوم آقای حداد نوشتم و من فهمیدم كه این همان است و مطالبی كه ایشان در آنجا گفت مطالب غریبی بود یعنی شما چه هستید، شما بحر هستید، شما دریا هستید، مساكین را دریابید، چه كنید، چه كنید، اینها را نوشتند، ولی اولیاء خدا نیازی به قسم و آیه ندارند. او نگاه می‌كند می‌فهمد، حالا هرچی می‌خواهی جلویش ملق بزن، خٌب بزن، خودت را خسته كردی، او دیگر احتیاج ندارد كه بیای برایش قسم ... بعضی‌ها می‌آیند نه، همان كنار می‌نشینند آدم یك نگاه می‌كند می‌فهمد كه نه این دنبال قضیه است، نه حرفی می‌زند، نه مطلبی می‌گوید، نه هارت و پورتی می‌كند، نه داد و بیدادی می‌كند، نه وقت ملاقاتی می‌خواهد و نه اصرار و تلفن پشت تلفن، پشت تلفن، پشت تلفن و زندگی برای آدم نمی‌گذارد، نه! كار خودش را می‌كند و راه خودش را هم می‌رود و بدون اینكه خلاصه بیش از آنچه كه ابراز كند، از درون می‌برد و از باطن آن مقدار را می‌گیرد، لذا اولیاء الهی همه‌ی افراد را به این سمت دعوت می‌كنند می‌گویند به جای اینكه این همه دادوبیداد كنی و بگویی آقا فلان، آقا فلان برو خودت را درست كن، ما هوا را داریم، اگر هوا را نداشتیم، كه این فكر و خیالات در سر شما نبود، چیزهای دیگر بود.

 امام علیه‌السلام هم همینطور، اولیاءخدا هم همینطورند، عرفاء باللَه هم همینطورند، اینها نیاز به گفتن و شنیدن و تقریر و اینها ندارند نیاز به این مسائل ندارند آنها خود راه را نشان می‌دهند و اگر شخصی بدنبال این راه نمی‌رود دیگر توقع و تقاضایی هم نباید داشته باشد، دیگر نباید مطلبی را كه مطرح می‌شود آن را بخواهد هی به زبان بیاورد و خود را عرضه بدارد و مساله هم مشخص است و روشن است كی عمل می‌كند و كی عمل نمی‌كند كی به مطالبی كه گفته می شود ترتیب اثر می‌دهد.

 من چند روز پیش بود یك مطلبی شنیدم، نشنیده بودم و بسیار مساله، مساله برایم خوشایندی بود یكی‌

 از دوستان نقل می‌كرد و می‌گفت در زمان مرحوم آقا، یك وقت من با ایشان یك قراری داشتم و منتهی در آن موقع مسافرت بودم، قرار بود بیایم و بعد بیایم مشهد، اتریش بودم و در آنجا خانواده‌ای بود از دوستان ما و پدر آن خانواده مریض شده بود در تصادفی، دیگر فلج شده بود و افراد خانواده آمده بودند آن را پرستاری می‌كردند. آنجا تا یك همچنین قضایایی اتفاقی می افتد فوراً می‌برند در همین مراكز و جاهای دولتی و اینها، دیگر در منزل كه نگه نمی‌دارند ولی این خانواده‌ی مسیحی این را آورده بودند در پیش خودشان و تمریض می‌كردند و پرستاری می‌كردند و بچه‌های خانواده جمع شده بودند در آنجا و محفل و منزل را گرم نگه می‌داشتند، كه تأثری آنجا پیدا نشود، زحمتی نسبت به كسی در آنجا بواسطه‌ی همین مُمَرَّضیت و پرستاری پیدا نشود و خلاصه خواهرها و برادرها كاملا محیط، محیط صمیمی و گرمی بوجود آورده بودند و این بنده خدا را پرستاری می‌كردند و در آن موقع ایشان می‌گفتتند اینها به من یك نیازی داشتند از نظر بعضی از مساعدت‌ها واینها، من تماس گرفتم با مرحوم آقا، بعد، گفتم كه آقا یك مساله‌ای هست كه بعضی‌ها در اینجا به من نیاز دارند یك مشكلی پیش آمده اگر می‌فرمائید بیایم اگر نه یك مقداری به تاخیر بیندازم ایشان گفتند: نه آقا به تأخیر بینداز، بالاخره ما اینجا هستیم هر وقت آمدید، كه ما را می‌بینید دیگر، ما آنجا بودیم و دو یا سه هفته‌ای بعد آمدیم و رفتیم خدمت ایشان و ایشان فرمودند، خب چه بود آن قضیه ای كه شما ...؟ ایشان می گفتند من آمدم از مساله بگذرم گفتم: نه آقا چیز مهمی نیست گفتند: نه! بگوئید چه بوده؟ دیدیم نه قضیه مساله‌ای است كه باید بگویم، ما مطلب را برای ایشان گفتیم كه قضیه اینطور است واین افراد به این كیفیت واین شكل و اینطور بودند و این خانواده مسیحی اینطور بودند، ایشان فرمودند وقتی اینها را شنیدند فرمودند اینها شیعیان امیرالمؤمنین در روز قیامت هستند، ببینید! شیعه‌ی امیرالمؤمنین، در روز قیامت می‌آید و در صف شیعیان می‌ایستد.

 این حرف را یك ولی خدا دارد می‌زند نه من و امثال من، كسی كه از نظر علمی اعلم زمان خودش در فقه و اصول بوده، از پشت كوه نیامده، در فلسفه صاحب نظر بوده، در عرفان و مسائل آن كه هیچ، حالا آن دیگر بماند، این فرد این حرف را می‌زند یعنی كسی حرف می‌زند كه به تبعات حرف خودش از نظر فقهی و حقوقی آگاه و مطلع هست كه چه می‌گوید، و اما در مقابلش هم بشنوید رفقا،

 در مقابل هم بشنوید كه فرمودند در خانواده‌ای كه آن خانواده شیعه امیرالمؤمنین هستند به اسم، ولی مرامشان در روابط بین خود، مرام ممضی و مورد رضایت امیرالمؤمنین نیست، در روز قیامت در صف مخالفین امیرالمؤمنین آنها را نگه می‌دارند، هیچ برو و برگرد هم مساله ندارد، مسیحی و یهودی می‌آید در صف شیعیان و به بهشت می‌رود و در كنار امیرالمؤمنین، یعنی این خانواده در بهشت در جوار امیرالمؤمنینند، شوخی ندارد قضیه، خدا كه نمی‌آید به ظاهر ما و به زی آراسته ما نگاه كند و به محاسن و عمامه ویافرض كنید كه به تقدّس و آن وضعیت ظاهر نگاه كند! نه به علم ما نگاه می‌كند، نه به تقدس، نه به شؤونات، نه به موقعیت اجتماعی، نه به موقعیت دینی، به هیچ چیز كار ندارد می‌رود به آن دل نگاه می‌كند و واویلا و واویلا كه یك مرتبه آن كسی‌

 كه دراین دنیا خودش را پیشوا می‌دانست مورد مراجعه انام می‌دانست، مورد توجه انام می‌دانست می‌آید و در صف یهود و نصاری محشور می شود و یهود و نصاری كه بر اساس فطرت خودشان و بر اساس آموزه‌های دینی خودشان عمل كردند و به انسانیت عمل كردند و به مبانی توحید خب می‌توانستند بردارند آنها را در خانه‌ی سالمندان بگذارند دیگر، این را برداشتند آوردند بین خودشان نگه داشتند، می‌آیند، می‌روند، كمك می‌كنند به مادر خانه، كمك می‌كنند، به چه كمك می كنند فلان این شخص و این افراد می‌آیند و مشمول ولایت می‌شوند یعنی چی؟

 یعنی در همین لحظه، نه در روز قیامت، در همین لحظه كه الان دارد این كار را انجام می‌دهد مورد عنایت و توجه خاص حضرت بقیةاللَه است، كی؟ یك خانواده مسیحی، به روز قیامت ما چكار داریم همین الان، تا الان پرداخته و آماده نشود كه در روز قیامت آن ظهور را نمی‌تواند پیدا كند، هرچه هست مال الان است، الان این كاره، و الان كه ما می‌آئیم و دستور مرحوم آقا را می‌شنویم و اینكه فرمودند أبغَضُ الاشیاء عِندی الطَّلاق‌[[2]](#footnote-2) بدترین چیز در نزد من طلاق است و جدایی است را می‌شنویم و ترتیب اثر نمی‌دهیم ما یهودی هستیم گرچه به اسم سالك در مجالس شركت می‌كنیم، ما نصرانی هستیم گرچه به اسم سالك در مجالس شركت می‌كنیم، ما در روز قیامت با سر به قعر جهنم خواهیم رفت، گرچه خود را از شیعیان امیرالمؤمنین می‌دانیم!! مگر دنیا هرت و پرت است؟ مگر دنیا پوچ است؟ مگر دنیا اینقدر شیرتوشیر است؟ نه آقا هرچیزی حساب دارد، پدر آدم را می‌دهند دست آدم، این حرفها نیست، این حرفها نیست كه هركی بخواهد هر غلطی در اینجا بكند، و هر كار خلافی بخواهد در اینجا انجام بدهد، كار باید روی حساب باشد باید روی كتاب باشد، هر شخصی موقعیت خودش را دارد هر كسی تكلیف خودش را دارد و هركسی وظیفه‌ی خودش را دارد.

 غلط می‌كند آن كسی كه بگوید یك حقی پایمال بشود به نفع كس دیگر، این دین، دین عمر و ابوبكر است نه دین امیرالمؤمنین، دین امیرالمؤمنین می‌گوید حق حق است هركجا می‌خواهد باشد حق حق است چه پیش مادرشوهر می خواهد باشد یا پیش عروس باید باشد، تفاوتی نمی‌كند آنچه كه حق است باید او انجام بگیرد و اگر یك جا آمد و یك شخص برخلاف دستور امیرالمؤمنین عمل كرد، چه پدرشوهر، چه مادرشوهر، چه پدر عروس، چه مادر عروس، چه عمه، چه خاله، چه قوم و خویش، تفاوتی نمی‌كند آنچه را كه خلاف است، خلاف است هركجا می‌خواهد باشد، خلاف است، و آنچه كه حق است حق است هركجا می‌خواهد باشد، این مبنا مبنای سلوك است، تمام شد. به نفع یكی و به نظر دیگری ... این غلطها چی چی است؟ این‌

 بازیها چی چی است؟ این حرفها چی است؟ این فرد می‌شود یهودی و آن فرد می‌شود شیعه‌ی امیرالمؤمنین، مساله این است خب حالا فرض كنید كه ما می‌آئیم و چه می‌كنیم؟ از خود شرع ایجاد می‌كنیم، از خود دین ایجاد می‌كنیم، از خود و از فهم و تخیلات خود می‌آئیم و برای خود راه می‌سازیم، می آئیم برای خود مسیر و مكتب می‌سازیم، می‌آئیم برای خودمان دین می‌سازیم.

 در این دنیا یك پا روی مورچه گذاشتن خلاف است، یك پا، یك وقتی انسان مجبور است مورچه را از بین ببرد، افساد می‌كند، آن مطلبی نیست، یك وقتی نه، شما دارید توی بیابان راه می‌روید می‌بینید دارد مورچه راه می‌رود غلط می‌كنید پایتان روی مورچه بگذارید، حق ندارید، دارد به راه خودش می‌رود برای چه شما پایتان را روی مورچه می‌گذارید؟، اگر یك فرض كنید كه موش بیاید در منزل شما چون افساد می‌كند باید او را از بین ببرید حتی اگر شده از بین نبرید و بردارید بروید توی بیابان بیندازید، ولی اگر دارید توی یك بیابان حركت می‌كنید یك جایی كه اصلا مساله افساد نیست این حیوان حیوان خداست، شما نمی‌توانید او رااز بین ببرید این موذی نیست كه الان در اینجا حكم از بین بردن او در اینجا مطرح باشد توی بیابان است حیوان است برای خودش دارد می‌رود، و زندگیش را می‌كند، راهش را میرود، مورچه توی خیابان و بیابان و كوچه می‌رود، دنبال آذوقه می‌گردد شما نمی‌توانید انجام بدهید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام قسم می‌خورد می‌گوید: قسم به خدا اگر ماه را در دست چپ من و خورشید را در دست راست من بگذارند كه یك دانه‌ی گندمی را، دانه‌ی جویی را به ظلم از دهان مورچه‌ای بگیرم این كار را نخواهم كرد[[3]](#footnote-3) چرا؟ چون امیرالمؤمنین به ناموس عالم خلقت پی برده است متوجه شده است كه در این دنیا برای هر موجودی خدآند یك پرونده‌ای خاصِ به خودش را قرار داده است و همچنین برای من مكلف، طبق آن پرونده باید حركت كنم مورچه‌ای كه الان در اینجا هست حساب دارد چرا پایت را رویش می‌گذاری؟ چرا دانه‌ی گندم را می خواهی از او بگیری؟ آن وقت شما در اینجا ببینید كه كار ما به كجا رسیده، كه چقدر در این مساله حقوق‌ها را تضییع می‌كنیم؟ مسائلی را در اینجا زیرورو می‌كنیم؟ نفوسی را در اینجا از بین می‌بریم؟ نفوس مستعده‌ای را در اینجا زیرورو می‌كنیم؟ چه ظلم‌ها می‌كنیم؟ چه باطل‌هایی را حق و حق‌هایی را باطل نشان می‌دهیم و انجام می‌دهیم و بعد هم می‌گوئیم سالكیم؟ سالك توی سرمان بخورد، سالك چی است؟ راه خدا دیگر چی‌چی است؟

 راه خدا یعنی عمل به شرع و عمل به مبانی شرع این معنا معنای راه خداست این معنا معنای حركت كردن در مسیر الی‌اللَه است والا همه‌اش لقلقه‌ی لسان است لقلقه‌ی زبان است، تحت احساسات قرار گرفتن است، تحریك شدن است، یك حرفی را یكی می‌زند، عكس‌العمل‌های جاهلانه بروز دادن است،

 پس این كه بزرگان می‌فرمودند هفته‌ای یكبار دوبار به این روایت نگاه كنید این برای همین است كه تمام این روایت، همه ریاضت در راه خدا و حركت كردن در راه خداست همه‌ی این روایت در این معنا و در این سیر، انسان را جلو می‌برد و به انسان بیدارباش می‌زند و تا می‌خواهد این نفس بواسطه دورشدن از مطالب،

 كناره‌گیری كند یك چكش می زند ولی اگر شما فرض كنید كه روایت را بگذارید كنار، كلام امام صادق را بگذارید كنار، كم‌كم فراموش می‌شود، خب نفس هم آدم را می‌برد دیگه، خب نفس آدم را می برد، دوروبری‌ها آدم را می‌برند، سلام و صلوات‌ها آدم را می‌برند، می‌برند به جهنم سرنگون می‌كنند، همین صلوات‌ها، همین! كسی كه صلوات می‌فرستد، تصنیف كه نمی خواند صلوات می‌فرستد ولی این صلوات انسان را به جهنم می‌برد، به جای اینكه برای انسان ثواب و اجر در نظر بگیرد، چرا؟ چون ای كاش تصنیف خوانده می‌شد، این تصنیف می‌آید با جنبه حیوانی انسان و تخیلات انسان كار دارد و این می‌آید نفس را برمی‌گرداند و منقلب می‌كند و از آن انسانیت ساقط می‌كند و انانیت را در انسان تقویت می‌كند، آن چیزها كه این كارها را نمی‌آورد آن چیزها را نمی‌آورد شهوات وفرض كن تخیلات و توهّمات و از این حرفها است ولی آنچه كه می‌آید انانیت انسان را بالا می‌برد و انسان باید الفرار و الفرار و الحذر و الحذر از او، از این سو به آن سو بگریزد این مسائل است این بلند شدن‌ها و این نشستن‌ها، این صلوات فرستادن‌ها، این اعلامیه‌ها، این این طرف و آن طرف پخش كردن ها واین نشریه ها ... اینها می‌آید و انسان را از بین می‌برد، می‌آید آن جنبه‌ی فقر و عبودیت را متحول به جنبه‌ی تفرعن و ریاست و انانیت و استكبار و انكار و جهود می‌كند در قبال ولایت و در قبال پروردگار، می‌آید برای انسان اینها را می‌آورد.

 هركسی بر طبق خودش و بر طبق مسیر خودش و مرام خودش همین است، تفاوتی نمی‌كند هر كسی در هر جایی، برای یكی سلام و صلوات است برای یكی كف زدن است، برای یكی نمی‌دانم اعلامیه پخش كردن است برای یكی در روزنامه واین ورو آن ور نوشتن است، برای هر كس یك چیز است پس این مسیری را كه بزرگان تعیین كرده‌اند، نفسِ این مسیر یعنی بیدارباش، خود این مسیر یعنی بیدارباش، خود این راه یعنی بیدارباش، تا یك مقداری می‌خواهد انسان با دو نفر برخورد می‌كند یك مرتبه نگاه به روایت عنوان بصری می‌كند عجب من امروز فریب خوردم من امروز گول خوردم، من امروز سرم كلاه رفت من امروز آنطوری كه باید به این مساله توجه نكردم، من امروز زود عصبانی شدم، من امروز زود قضاوت كردم، من امروز سر بچه‌داد زدم، من امروز او را بی‌جهت تنبیه كردم من امروز با عیالم بدرفتاری كردم، من امروز با همسایه این حرف را زدم، هان! اینها را می‌آید در حالی كه امام علیه‌السلام می‌فرماید نه حذركن، احتیاط كن اول كاری را كه می‌خواهی بكنی درباره‌اش فكر كن بعد انجام بده، تصمیم برای اینكه فردا این قضیه اتفاق نیفتد، می‌بینی هان فردا عوض شد، فردا با امروز تفاوت كرد، حالا اگر بگذاریم كنار، امروز یك مساله و فردا مساله‌ای دیگر كم‌كم كم‌كم همینطور آن مبانی كلی كه به كنار می‌رود، به جایش آن توهمات و تخیلات جزئی می‌آید و جایش را می‌گیرد و نفس را بر آن توهمات و تخیلات ثابت می‌كند، مستقر می‌كند، نگه می‌دارد، خب وقتی كه نفس در آنجا ثابت شد دیگر درك همان مطالب كلی كه قبلا برای او آسان بود می‌بیند یك خورده سخت است مشكل است، پذیرشش برایش مشكل است، دوماه پیش راحت می‌پذیرفتی دوماه پیش می‌گفتی بله آقا این‌

 مساله درست است، بله آقا حق باشماست و ما در اینجا اشتباه كردیم و انشاءاللَه دعا بفرماید كه دیگر تكرار نشود، ولی الان می‌گویید حالا ببینیم چه می‌شود، حالا ... نه شاید هم اینطور نبوده، بالاخره از آن طرف هم ما یك چیزهای دیگری داریم یك تكالیف دیگری داریم، مساله اینطور نیست كه فقط یك‌طرفه باشد یك‌طرفه این آقا به قاضی رفته یك طرفه حرف زده! این حرفها را چرا دوماه پیش نمی‌زدی؟ چون فاصله گرفتیم فاصله كه گرفتیم آن معیارها رفته كنار و بدون این كه بفهمیم معیارهای دیگر آمده جای او را گرفته است.

 سابق مرحوم آقا یك مطلبی را می‌فرمودند بسیار مطلب دقیقی بود و خودشان هم اینچنین بودند ایشان می‌فرمودند هر وقت انسان با كلامی از كلام معصومین روبرو می‌شود یا مطلبی از مطالب اولیاءخدا، باید خود را مخاطب این مطلب بداند اگر كسی این كار را كرد، این رمز پیروزی را دریافته و اگر این كار را نكرد باخته است، هر مطلبی، هر چه را ...، و من این را می‌دیدم، می‌دیدم یعنی با چشم خود می‌دیدم وقتی كه فرض كنید مرحوم آقای حداد ایشان صحبت می‌كردند حالا خطابشان به دیگران بود ولی از همه‌ی افراد مجلس كسی كه به این مطالب توجه می‌كرد مرحوم آقا بود پانزده نفر توی مجلس بودند و قطعا مرحوم آقا به آنها در آن حدی كه ما اطلاع داشتیم حالا شاید البته مطالب اولیاء خدا بطن اندر بطن است و عمق دارد و مرتبه‌مرتبه است، ممكن است یك مرتبه‌اش به شخصی نخورد، ولی در مراتب بالایی بخورد و لذا آن شخص بر طبق فهم خودش نباید از زیر فهم مساله شانه خالی كند و بگوید خب این كه گفتند به من نمی‌خورد، نه همان مطلب را در آن زوایای عمق باطنش و عمق دلش و نفسش باید آن مطلب را در خودش پیاده كند، بله ممكن است افراد دیگری باشند كه آن مطالب بالا را متوجه نمی‌شوند تا بخواهند پیاده كنند پس هر كسی در قبال اولیاء خدا قرار می‌گیرد، در قبال مطالب معصومین قرار می‌گیرد یك روایتی از امام رضا علیه‌السلام می‌شنود شخصی برای او می‌گوید یا در كتابی می‌خواند احادیث ائمه علیهم‌السلام را مطالعه می‌كند كه واقعا كلید حیات انسان همین احادیثی است كه از ائمه‌ی ما آمده و از مصعومین آمده باید این فرد در همان محدوده‌ی فهم خودش در همان محدوده، خود را مخاطب این حدیث بداند در همان محدوده، ما نمی‌گوییم بالاتر، بالاتر كه نمی‌فهمد ولی دیگر خودش را بالاتر ازاو نداند، آخر درد اینجاست كه ما همه عیوب را می‌خواهیم به دیگران نسبت بدهیم و خودمان را مبرا و منزه از این مسائل بدانیم در حالتی كه آن كسی كه مبرای از هر عیب است آن امام است، ما نیستیم ما برای رسیدن به ولایت و معرفت امام علیه السلام و ذات پروردگار تلاش خود و سعی خود را برای زدودن نقائص و رفع كاستی‌ها باید انجام بدهیم و كدام سخن بهتر از كلام معصوم؟! اگر ما كلام معصوم را كنار بگذاریم، حرفهای كی را بشنویم؟ این حرفهایی كه می‌زنند؟! اگر ما حرف امام علیه‌السلام را كنار بگذاریم، وجهه حیات ما در این دنیا به چه سمتی باید باشد؟ به كدام حرف؟ به كدام صحبت؟ به مطالبِی كه در میان مردم رد و بدل می‌شود و در مجالس ورد سخنان است؟ به مطالبی كه صبح تا شبش حتی یك غاز هم نمی‌ارزد؟ هان! به اینها باید توجه كنیم یا به كلام معصوم علیه‌السلام و مطالب اولیاء خدا و كتبی كه در این زمینه نوشته شده؟ راهنمایی‌های كه در این زمینه كردند، اینها را ما بیائیم و بهش عمل كنیم و این همان مطلبی‌

 بود كه ایشان می‌فرمودند كه وظیفه‌ی استاد ارائه طریق است، یك، وظیفه دیگری ندارد دوم، كاری را كه او می‌كند كه همان فعل ولی الهی است عبارت است از اینكه به آن میزان و مقداری كه او می‌خواهد، نه بیشتر، به همان میزان دستش را می‌گیرد، یا من را می‌خواهم تا سر كوچه ببری، خب دستت را بده تا ببرم، آن یكی می‌گوید می‌خواهم تا تو مرا تا دم میدان ببری خب تو هم بیا تا سر میدان می‌رسانم، آن می‌گوید می‌خواهم مثلا فرض كنید مرا را تا دم حرم ببری می‌گوید بیا تا حرم می‌برم، یكی هم می‌گوید می‌خواهم بیایم تاآن ولایت ببری، طبعا آن كسی كه می‌گوید تا آنجا، مسافت بیشتری را طی می‌كند تا آن كسی كه در همان مراحل ابتدائی و اولی می‌ماند و توشه‌ی بیشتری را باید بردارد و تسلیم بیشتری را باید در اختیار آن ولی بگذارد تصمیمی را كه آن اولی می‌گذارد سر رسیدن به خیابان دیگر تمام می‌شود او از این طرف می‌رود و او هم از این طرف، ولی او می‌خواهد او را به آن نقطه برساند، لذا ما در دوستان و شاگردان اولیاءخدا ما مراتب متفاوتی می‌دیدیم هركس یك اندازه بود و آنها هم با همه می‌خندیدند با همه هم صحبت می‌كردند و دل همه را هم شاد می‌كردند، ولی هركدام از آنها یك مرتبه داشتند تا می‌رسیدند به یك مرتبه‌ای كه دیگر آن مرتبه فشار می‌خواست وارد بشود، می‌دیدیم كه در همان‌جا دیگربیش ازآن دیگر مساله درهمانجا متوقف می‌شد.

 این روایت عنوان تمامش ریاضت است یعنی امام صادق علیه‌السلام در این روایت عنوان در اینجا فرموده است كه مسائلی كه درباره‌ی ریاضت نفس است وچه و اینها، اما كل این مساله یعنی ریاضت، یعنی مراقبه و در جلسه‌ی قبل خدمت رفقا عرض شد علت ریاضت علتش تعلق است اگر ما در این دنیا می‌آمدیم و به این دنیا تعلق پیدا نمی‌كردیم، خب در اینجا دیگر ریاضات معنا ندارد، تعلق به این دنیاست كه برای ما كدورت ایجاد كرده است، نفس ما را بسته، دیدگاه ما را دیدگاه انحصاری كرده و از آن اطلاقیت و سعه، انظار ما را به حدود و قیود درآورده است، آن جنبه‌ی اطلاقیت، آن جنبه‌ی سعه بودن، آن جنبه‌ی عدم تعلق داشتن! خیلی این مساله، مساله بسیار بسیار عجیبی است كه چطور ممكن است انسان یك اتاق داشته باشد ولی به همان یك اتاق هم تعلق دارد، ذهن او را می‌گیرد، فكر او را می‌گیرد ولی یك شخص نه! بسیار بسیار اموال دارد ولكن نسبت به آنها تعلق ندارد الان بگویند فلان مالت رفت، می‌گوید إ! عجب لابد جای درستی رفته، فلان مساله اینطور شد، عجب! فقط با یك عجب مطلب را تمام می‌كند.

 معاویه یك مطلبی دارد راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام، می‌گوید خدا رحمت كند ابوتراب را اینجا هم دست از آن حقد و كینه‌اش برنمی‌دارد خدا ابوتراب را رحمت كند كه اگر یك كوه از طلا داشت و یك كوه از كاه آن كوه طلا را زودتر در راه خدا می‌داد، اینقدر فهمیده بود.

 مرحوم آقا می‌فرمودند كه این احمق چون طلا و كاه برای او تفاوت می‌كند آمده و امیرالمؤمنین را در این مقیاس قرار داده است، برای امیرالمؤمنین طلا و كاه یكی است نه اینكه فرق بكند و بیاید طلا را زودتر بدهد كاه باشد به جایش كاه می‌دهد، طلا باشد به جایش طلا می‌دهد، اینطور نیست كه حالا فرض كنید برای‌

 او ارزش دارد و بیاید به خدا بگوید: خدایا این كه برای من ارزش دارد این را زودتردرراه تو می‌دهم، نه! ممكن است حتی كاه را هم بیشتر از طلا دوست داشته باشد بالاخره آن خوردنی است و برمی دارد ویك الاغ اقلا می‌خورد و آن را گاو می‌خورد و منافعش به انسان می‌رسد ولی طلا را كه نمی‌شود خورد! آن حیوانها اقلا كاه را می‌خوردند خود امیرالمؤمنین برای اسب و دامی اگر داشت می‌بایست كاه بخرد طلا كه نمی‌تواند جلویش بگذارد! جلوی گاو بگذارند، همینطور نگاه می‌كند، ولی ما نه! نگاه نمی كنیم ما برمی‌داریم، چون ما از گاو كمتریم! شما یك صندوق طلا جلوی گاو بگذارید اصلا نگاه نمی‌كند ولی ما تا یك دانه اشرفی، نمی‌دانم چه چی اشرفی و از این طلاها یك دفعه جلویمان بیفتد فكر نمی‌كنیم مال كسی هست یا نه؟ فورا برمی‌داریم و می گوییم خب بالاخره حق الماره است دیگر! افتاده دراینجا صاحبش هم پیدا نمی‌شود و شرعا هم درستش می‌كنیم و بله! اینها چی است؟ این بخاطر تعلق است، چون این تعلق در اینجا آمده، این می‌آید این نفس را می‌آورد همین كه نفس آمد متوجه شد یعنی دور شد، یعنی كنار گرفت، یعنی از آنچه را كه خدا نفس را بر آن وتیره و بر آن موقعیت قرار داده فاصله گرفت همین كه تعلق پیدا كرد، چون نفس به طلا نباید تعلق پیدا كند، نفس به نقره نباید تعلق پیدا كند، نفس به زمین نباید تعلق پیدا كند، نفس به ساختمان نباید تعلق پیدا كند، بله، انسان برای زندگی برای امرارمعاش باید زمین داشته باشد باید ساختمان داشته باشد فرمودند: مِن سعادة المرء سعة داره‌[[4]](#footnote-4) سعه دار و و وسعت دار از سعادت مرد است خب یك شخصی برایش فراهم می‌شود مهیا می‌شود چه بهتر زن و بچه‌ای انسان راحت‌تر باشند، بروند تفریح كنند تنوع داشته باشند هیچ اشكال ندارد بحث بحث تعلق است، تعلق یعنی وقتی كه یك مساله پیش می‌آید و انسان می‌بیند إ! عجب! الان این به خطر دارد می‌افتد، تكان نخورد! طوری نشده است آجر دارد از بین می‌رود تو چرا داری از بین می‌روی؟ این مال دارد ربوده می‌شود یا اینكه به یك خطری می‌افتد من چرا به خطر بیفتم؟ من چرا این مساله برایم اتفاق بیفتد؟ من چرا دستخوش این مطلب قرار بگیریم؟ پس بنابراین آنچه را كه بزرگان فرموده‌اند و امام صادق علیه السلام روی این مسائل در این حدیث عنوان كه عرض شد قصد داریم ریاضت را به عنوان یك مساله وسیع‌تری از آنچه كه حضرت بطور خاص بیان كردند از مجموع آنچه را كه استفاده می‌شود از كلمات آن حضرت آن را به این نحو بیان كنیم.

 ریاضت عبارت است از اینكه انسان عملی انجام بدهد كه آن عمل او را در راستای انقیاد تثبیت كند و از آنچه كه موجب كناره‌گیری از اطاعت و انقیاد است انسان را دور نگه دارد به این می‌گویند ریاضت.

 و این ریاضت هم كه خب طبعا مراتبی دارد، مراتب مختلفی دارد، ریاضت در مورد مسائل عادی و مسائل ظاهری داریم ریاضت در مورد مسائل مثال و تخیلات داریم ریاضت در مورد ماسوی‌اللَه داریم همه‌ی اینها ریاضت است و ریاضت ابتدائی این ریاضت از احكام تكلیفیه الزامیه است كه عبارت است از حرمت و وجوب كه انسان ترك محرمات كند و واجبات را اتیان كند این ریاضت، مرتبه، مرتبه‌ی اول است.

 پس بنابراین همانطوری كه مرحوم آیت اللَه انصاری می‌فرمودندكسی كه به محرمات دست یازد و از واجبات روی‌گردان شود دیگر توقع راه خدا را نداشته باشد كه حالا بخواهد به مطالب دیگر برسد و به مسائل دیگر، شرط اول حركت در مسیر الی‌اللَه چیست؟ انجام واجبات و ترك محرمات، محرمات هم مشخص است گناهان كبیره داریم گناهان صغیره داریم واجبات هم مشخص است واجبات مؤكده داریم، واجب غیرمؤكد داریم، هر دو واجب الزامی است ولكن یكی تأكیدش بیشتر است، یكی تأكیدش كمتر است، محرمات هم همینطور حرام داریم كه بالاتر است.

 در مورد غیبت این همه مرحوم شهید ثانی در كتاب می‌نویسند كه تعجب است از افرادی كه از شرب خمر و قمار و شطرنج و اینها دوری می‌كنند البته امروز كه دیگر از شطرنج دوری ندارد!!! ولی از غیبت دوری نمی‌كنند در حالتی كه حدیث است از رسول خدا كه فرمودند: الغیبة اشد من الزنا[[5]](#footnote-5) ما هیچ مساله‌ای برایمان نیست: عیبی كرده رفیقش، می گه، إ! می‌بینی فلانی چكار كرد؟ خبر داری؟ خبر داری كه آنمیدونم این كار را كرده؟ خبر داری آن حرف را زده؟ خبر داری كه فلان چیز شده؟ چرا باید بیاید افشا بشود؟ چرا باید بیاید فاش بشود؟ چرا یك شخصی یك عیبی انجام داده ... مگر ما عیب انجام نمی‌دهیم؟ مگر كار خلاف انجام نمی‌دهیم؟ تا آن كار خلافش، تا حرف خلافش را همه متوجه نشدند، چرا انسان بیاید آن را افشا كند؟ حرمت مؤمن اقتضای كتم سر نسبت به این مطالب را دارد، حالا تهمت كه هیچی بماند آن تهمت كه خلاصه اصلا، آن كه مطلبی نیست، جای صحبت دیگر در آنجا نیست در مورد غیبت: ذِكرُك اخاك بما تكرَه جوری از برادر مؤمنش سخن بگوید كه او را ناخوش آید این را می‌گوید غیبت، حرفی كه بدش می‌آید كاری است كه خودش دارد می كند، یك معامله‌ای كرده معامله معامله خلاف بوده، حالا شما بیائید بگویید آقا فلانی را دیدم معامله خلاف می‌كرد خب به تو چه مربوط است؟ چكار داری؟ شاید اشتباه كرده؟ شاید نفهمیده؟ شاید مساله را نمی‌دانسته؟ هزار احتمال است چرا شما باید بیائید و این مطلب را بگوئید؟ حرفی را كه انسان می‌شنود مطلبی را كه می‌بیند مساله‌ای را كه درك می‌كند باید نگه دارد تا خدا هم عیب او را نگه دارد.

 فردا خدا می‌آید عیب او را فاش می‌كند، این دنیا دار مكافات است اگر عیب نگه داشتی خدا هم عیب ما را نگه می‌دارد، افشا كردیم خدا می‌آید افشا می‌كند و من با همین دو چشم خودم صدها مورد دیدم افرادی كه در همین دنیا، صدها مورد بواسطه‌ی ارتباطات و وضعیت خودمان و خصوصیت موقعیت ما در زمان مرحوم آقا خب بالاخره از خیلی مسائل اطلاع پیدا می‌كردیم صدها مورد دیدم كه افراد آمدند عیبی را فاش كردند و خدآند آنها را به همان مطلب مبتلا كرده است! به همان مطلب!! خیلی عجیب است یعنی اصلا نیازی به عالم قیامت و حساب و كتاب ندارد ها، در همین دنیا صاف خدا می‌آید حق انسان را می‌گذارد كف دستمان،

 نقد، نقد می‌گذارد! بفرما! حالا آن طرفش هم بماند، این مال محرمات و مال واجبات كه باید انسان نسبت به اینها اهتمام داشته باشد و مضافا به این كه اینها می‌آید قلب انسان را مكدر می‌كند، برای انسان ظلمت می‌آورد، چقدر این بزرگان فرمودند: كفی للمرء ان یشتغل بعیوبه عن عیوب‌الناس‌[[6]](#footnote-6)، ما همین كه بخواهیم به عیب‌های خودمان برسیم بس است، دیگر هی اینقدر چشم این طرف و آن طرف نیندازیم ببینیم كی نقص دارد؟ بابا به تو كه تكلیف نكردند كه راه بیفتی، كسی كه به تو مسئولیت نداده، آن مسوولیتی كه خدا و پیغمبر و امام علیه‌السلام به ما سپردند آن مسؤولیت رسیدن به عیوب خود ماست رفقا، نه عیوب دیگران، آنی كه باید به عیوب دیگران برسد به او خواهند گفت، درِ گوشش می‌گویند كه شما برو و به فلان مطلب رسیدگی كن، اما مسئولیت ما دیگر از این صریح‌تر نمی‌توانم بگویم مسئولیتی كه بر عهده‌ی ما گذاشتند رسیدن به عیوب خود ماست، رسیدن به دردهای خود ماست، رسیدن به نقائص و كاستی‌های خود ماست، این شرط، شرط اصلی است و كسی كه به این مطلب عمل بكند یكی از مهمترین محورهای سلوك را در زندگی خودش نصب كرده است.

 سلوك دارای محورهای متعددی است كه همه مهم‌اند، یكی از آنها، چند محور است چهار پنج تا محور هستند یكی همین است كه انسان فقط به خود توجه كند، این یك محور است، چندتا دیگر هم هست، یكی این است كه مرحوم آقا همیشه این را تذكر می‌دادند، آقا اول برو به خودت برس این كه بغل دستت كی است و چكار می‌كند به تو ربطی ندارد مگر امیرالمؤمنین پیش پیغمبر می‌آمد سوال می‌كرد كه ابوبكر كه نشسته پیش پیغمبر این چرا نشسته یا رسول اللَه پیشت؟ می‌گفت؟ نه! می‌آمد استفاده‌اش را می‌كرد بلند می‌شد می‌رفت حالا پیش پیغمبر هر كی هست ابوبكر، عبدالرحمن عوف، معاویه است، سلمان است، عمار است هر كی‌می‌خواهد باشد، به من چی؟! مگر تو طرفت ابوبكر و عمر است كه داری میای اینجا اعتراض می‌كنی؟ طرفت پیغمبر است آمدی و نشستی و كلام پیغمبر را شنیدی یا نشنیدی، اصلا پیغمبر نمی‌خواهد حرف بزند، شنیدی یا نشنیدی استفاده‌ات ا كردی بلند شو برو، همینی كه می‌آیی پیش پیغمبر و می‌گویی آخ آخ، چرا من آمدم و ابوبكر هم هست؟ تمام شد، پیغمبر هم از دست دادی، پاشو برو دیگر این مجلس فایده ندارد بلند شو برو و دوباره بیا همین‌كه اومدی نشستی پیش پیغمبر و گفتی آخ، بیا، آمدیم یك حالی بكنیم آمدیم با رسول اللَه یك حال و حولی بكنیم ونمیدونم بگیم و بخندیم و برایمان حدیث نقل بكند از معراج بگوید از نمی‌دانم چی‌چی بگوید داستان بگوید حكایت بگوید از امم گذشته از فلان، بهشت، جهنم، خلاصه هرچی، عمر گرفته نشسته اصلا پیغمبر دیگر نمی‌تواند با ما حرف بزند، اخم بكنیم ... من اینها را با چشم خودم دیدم ها كه دارم خدمتتان می‌گویم یعنی اسرار و رموز را دارم امروز برای شما بیان می‌كنم با چشم خودم این مطالب را دیدم و مسائلی را كه از بزرگان شنیدم همین‌ها و همین مطالب بوده، بودم و دیدم و احساس كردم در خدمت بزرگان‌

 كه یك نفر آمد از مخالفین ایشان و بعد یكی از همان افرادی كه مرحوم آقا اسمش را در كتاب نوشتند آمد وارد مجلس شد و چشمش افتاد، در حضور خود آن بزرگان شروع كرد به پرخاش كردن و تندی كردن و ناسزا گفتن به آن شخص، آخه كی به تو گفته بیای همچین كار را بكنی؟ این بزرگ نشسته، این بزرگ در اینجا نشسته، خب تو چكاره‌ای؟ خانه‌ی خودش است دلش می‌خواهد راه بدهد، نخواهد در را می‌بندد، خب كی به تو گفته كه بلند شوی؟ ولی هستی؟ قیم هستی؟ وكیل هستی؟ و این بی‌ادبی‌ها بود كه بعد باعث شد كه مرحوم آقا فرمودند به جهنم افتاد این مساله بود امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی كه می‌آمد پیش پیغمبر، پیغمبر برای ما پیغمبر است باهاش تنها برویم سفر برای ما پیغمبر است برود بالای منبر در میان جمعیت بنشینیم و به كلامش گوش بدهیم برای ما پیغمبر است برویم در منزلش و در آنجا تنها باشد پیغمبر است كسی باهاش باشد پیغمبر است، او فقط پیغمبر می‌دید، چشم علی فقط توحید می‌دید، چشم علی نظر به كثرت نداشت، نظر به وحدت داشت و فقط یكی می‌دید و همان محبوب و معشوقش پیغمبر بود، این بود. لذا رفت و رسید و شد امیرالمؤمنین و ما همینطور داریم دور خودمان چرخ می‌زنیم‌

 افراد می‌آمدند پیش مرحوم آقا چراشمابا مرحوم حالا اسم نمی‌برم دیگر، چی بگم آقا، یكی ازبزرگان، مرد خوبی بود، مرد بسیار خوبی بود چرا شما با فلان معمم ارتباط دارید؟ با فلان معمم دیگر كه سید فلان است با او ارتباط ندارید؟ چرا آقای فلان او می آید؟ یك دفعه من به او گفتم باباجان من تكلیفم را با شما معلوم كنم تو چكاره‌ای این وسط؟ آخر تو كه بعد از سن پنجاه‌سالگی پدر ما بلند شدی آمدی، آن هم هِر را از بِر تشخیص نمی‌دهی، خب اگر استادی بگوما بیائیم پیش شما، بابایمان را ول كنیم بیائیم پیش شما، خب تو چكاره‌ای؟ تو كه آمدی در اینجا، آمدی نظرت را بر انظار ایشان تحمیل كنی یا انظار او را بر نظر خودت اختیار كنی؟ اگر اولی است دُمت را بگذار روی كولت و برو كه نصیب نداری، اگر دومی است دیگر نق‌نق‌ها چیست؟ باباجان بیا اینجا استفاده‌ات را بكن و برو تمام شد ورفت، گفتم بگو ببینم پدر من بالاتر است یا پیغمبر؟ این كسی كه تو از او سوال می‌كنی این مطرودتر است و مغضوب پروردگارتر است یا جناب ابوبكر و عمر؟ مگر اینها خانه‌ی پیغمبر نمی‌رفتند؟ این قضیه مربوط به سی و پنج سال پیش ها! بله، سی سال سی وپنج سال پیش، من سنم آن موقع حدود شانزده یا هفده سال بود گفتم مگر اینها نمی‌رفتند خانه‌ی پیغمبر؟ مگر اینها نمی‌رفتند، نمی‌نشستند؟ حالا چون وقتی اینها می‌روند دیگر فضا عوض می‌شود؟ تغییر پیدا می‌كند؟ یا نه! فضا همان است پیغمبر همان است این پیغمبر، پیغمبر است در صلح پیغمبر است در سفر پیغمبر است در حضر پیغمبر است در خواب پیغمبر است در بیداری پیغمبر است خنده هاش پیغمبر است اخم‌ها و قهرهایش پیغمبر است همه اینها پیغمبر است و همانطوری كه سعدی می‌فرماید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ \*\*\* وین عجب من عاشق این هردو ضد

 هم خنده‌اش را می‌بینم ... این می‌شود نظر، نظر وحدت، لذا از میان همه‌ی آن افراد مرحوم آقا درآمد،

 ایشان كار نداشت كی می‌آید منزل مرحوم آقای حداد؟ كی می‌آید؟ كی می رود؟ آن اولیاء خدا با آن سعه‌ی وجودی كه دارند آنها موظف و مكلف هستند كه با هركسی بر طبق همان مرتبه حشر و نشر داشته باشند ما كه نباید برای آنها تكلیف تعیین كنیم‌

 خب امروز البته مقداری از آنچه را كه مورد نظرم بود عرض كردم و مقدار دیگری هم باقی ماند البته احتمال دارد باز تا محرم مجلس دیگری باشد ولی از باب اینكه علی كل حال احتمالات را انسان در نظر داشته باشد و اینها، چون دردست ما نیست، وقت و توفیق در دست خداست و او برای انسان تقدیر می‌كند و تمشیت امور می‌كند.

 چند مطلب است كه خب رفقا بدانند و اطلاع داشته باشند، البته اطلاع دارند منتهی از باب تذكر مناسب است كه به مناسبت همین ماه ذی‌الحجه الحرام و اگر توفیق هم پیدا نكردیم در جلسه‌ی بعد خدمت رفقا باشیم خب محرم در پیش است نسبت به مسائل محرم اطلاع داشته باشیم ماه ذی‌الحجه بسیار ماه مهمی هست و نه تنها این دهه بلكه بیست روز دیگر هم مهم است و مناسبتهایی كه در این ماه ذی‌الحجه است، بسیار مناسبتهای مهمی است اولا این دهه‌ای كه ما در آن هستیم دهه‌ی اتمام اربعین حضرت موسی است كه در آیه‌ی قرآن هم هست می‌فرماید وَ واعَدْنا مُوسى‌ ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ الأعراف، ١٤٢، ما ابتداء با موسی سی روز قرار گذاشتیم ولی وقتی كه سی روز را تمام كرد دیدیم نه! استعداد و آمادگی برای فیوضات دیگر هم دارد لذا از او مضایقه نكردیم و در كاسه‌اش، آشش را بیشتر كردیم یك ده روز دیگر هم بر این فیوضات خودمان و الطاف خودمان به موسی اضافه كردیم و شد اربعین: فَتَمَّ، از اول نفرمود اربعین، گفت ثلاثین و بعد این ده روز را اضافه كردیم تا اینكه حضرت موسی به آن فعلیتی كه باید برسد و موقعیتی كه باید برسد، برسد و خلاصه این ده روز طبق كلام بزرگان این ده روز چیزهائی كه نصیب حضرت موسی شد در آن یك ماه نشده بود و نتیجه آن یك ماه رفتن به كوه طور و مناجات‌ها و كذا و كذا، آن نعماتی بود كه این ده روز خدآند برای او این را ایجاد كرد لذا بسیار مهم است روزه گرفتن در این ده روز خیلی مهم است و بسیار ثواب دارد و همینطور اذكار توحیدیه كه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است كه روزی ده مرتبه انسان آن اذكار توحیدیه عشره را، لا اله الا اللَه عدد الیالی و الدهور ... الی اخر اینها را بخواند و به معانی این اذكار هم توجه كند و بداند كه بالاترین دلیل بر مساله‌ی وحدت وجود همین اذكار دهه‌ی ذی‌الحجه است.

 دیگر از این صریح‌تر امیرالمؤمنین نمی‌تواند مساله‌ی وحدت وجود را و مساله‌ی صرافت وجود را و مساله‌ی بساطت وجود را از نظر فنی و از نظر علمی و از نظر شهودی در حكمت متعالیه و در عرفان نظری حضرت بخواهند بیان بكند، بسیاربسیار اذكار عجیبی است اینقدر این اذكار دقیق است، اگر یك ترجمه خوبی هم پیدا كردید حتما این اذكار را با آن ترجمه‌ی خودش كه نشان دهنده‌ی آن لطائف و رقائق معانی توحیدیه است بیان كند.

 واقعا عجیب است حضرت می‌فرماید: لا اله الا اللَه عدد لمح العیون چه عجیب است! به اندازه‌ی زدن‌

 پلكهای چشم، این لا اله الا اللَه است اصلا یعنی نه تنها تمام اعیان ثابت و تعینات خارجی اینها مظهر توحید هستند تمام عوارضی كه عارض بر این اعیان می‌شوند و بر این موضوعات عروض پیدا می‌كنند از حركات از سكنات، عدد ریاح، بادها، به اندازه‌ی بادها، یعنی چی؟ لا اله الا اللَه به اندازه‌ی بادها! معنا دارد؟ لا اله الا اللَه به اندازه‌ی شبها؟ لا اله الا اللَه به اندازه‌ی روزها؟ لا اله الا اللَه به اندازه‌ی سنوات؟ لا اله الا اللَه به اندازه‌ی درختان؟ لا اله الا اللَه عدد الشجر والمدر، لا اله الا اللَه عدد الشعر و الوبر به اندازه‌ی تَك تَك موهایی كه در دنیا هست حقیقت لا اله الا اللَه وجود دارد یعنی چی؟ یعنی عدد لا اله الا اللَه؟ تسبیح شما دست بگیرید هی بگویید لا اله الا اللَه!! این است منظور حضرت؟!! خب حضرت عدد یك را بگذارد بعد هم جلویش صفرتا طهران بگذارد، چرا اینقدر مو را بیاورد و درخت را بیاورد و سنگ را بیاورد، مدر و كلوخ را بیاورد و كرك را بیاورد و دریا را بیاورد و حركت باد را بیاورد و در سحاری و ...، یعنی چی؟ یعنی تمام آنچه كه در خارج تحقق عینی پیدا می‌كند، و عوارض آنها، همه‌ی آنها تجلی توحید هستند، و ما از آنها خبر نداریم یعنی وجود حضرت حق با تك‌تك موها حضور عینی خارجی دارد نه اینكه مو حق است، مو خداست، مو، مو است وجود پروردگار جدای از این مو نیست و با این مو ظهور خارجی دارد با این باد ظهور خارجی دارد با این زدن و پلك چشم ظهور خارجی دارد با حركت دست ظهورخارجی دارد، با وجود شب ظهورخارجی دارد و با روز ظهور دارد، این كلام كی است؟ كلام امیرالمؤمنین است برویم راجع به این مسائل فكر كنیم، این مال این دهه است بسیار بسیار مساله، مساله مهمی است ها؟! حتی این مساله در ماه رجب هم نیست! یعنی خصوص این موقعیت، اینقدر كه نسبت به روزه در این دهه تاكید شده حتی در ماه رجب در روایات به این مقدار نیست و همینطور اذكار توحیدیه و توجه به توحید.

 و بهتر است كه سالك در این ده روز به خصوص، ذهن و فكر خود را در مراقبه بیشتر به سمت توحید ببرد تا كثرات و با تعلقات و با اشیاءخارجی، تا بتواند استفادهی بیشتر بكند و این ایام دهه همان ایام اللَه است كه در سوره‌ی ابراهیم خدآند به حضرت موسی می‌فرماید: وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَه‌ إبراهیم، ٥ این دهه است آنها را متوجه كن كه این دهه‌ی ذی‌حجه را بسیار مغتنم بشمارند و خلاصه از این سفره‌ای كه پهن شده نصیبشان را بگیرند روز هفتم این ماه روز شهادت امام باقرعلیه‌السلام است كه فرداست ظاهرا و همینطور روز نهم روز عرفه است كه نیازی به توصیف این روز نیست. شب عرفه بسیار بسیار شب مهمی است زیارت سیدالشهدا در شب عرفه بسیار وارد است بزرگان، اولیاء خدا، مرحوم آقای حداد در شب عرفه كه می‌شد زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام را می‌خواندند و به شاگردانشان هم دستور می‌دادند برای خواندن این زیارت شب عرفه، خب افرادی هم كه مشرف هستند خب آنجا آنها حساب و كتابشان دیگربله، بسیار بسیار پُر و با نعمات و با الطاف دیگر بسیار فائزی است، كه خدآند توفیق كند همه را كه مشرف باشند و اگر هم نه، باز مطلب به جای خودش‌

 باقی است ولایت امام علیه‌السلام ولایت سعی است اختصاص به جایی، دون جایی ندارد و آن با دلها مرتبط است و دلها را به سمت خود می‌كشاند آن دلهایی كه قابل باشند و لایق باشند، می‌كشاند آنها را به سمت خودش.

 و روز عرفه روزه‌اش بسیاربسیار مؤكد است البته اگر انسان ضعف او را بگیرد و نتواند دعای بعدازظهرروز عرفه را بخواند واعمال او را البته اعمال آن روز فقط صرف دعای سیدالشهدا نیست دعاهای دیگری هم در روز عرفه هست كه در مفاتیح است وآنها هم بسیار مؤكد است بسیار بسیار موكد است بهتر است كه روزه نگیرد ولی اگرخب می‌تواند بگیرد و آنرا هم بخواند، نه، مخصوصا در این ایام كه روزها خب كوتاه است و چندان شاید برای انسان سخت و مشكل نباشد روزه گرفتن. دعای روز عرفه از سیدالشهداء، بسیار بسیار دعای عجیبی است وبزرگان این دعا را همه می‌خواندند و به شاگردانشان هم توصیه می‌كردند خود مرحوم آقا در خیلی از سنوات ما را جمع می‌كردند در منزلشان و ما می‌خواندیم به اصطلاح این دعا را و بقیه هم به اصطلاح گوش می‌دادند، این كه در مجالس فعلا رسم شده است كه هر كسی یك مفاتیح دستش می‌گیرد و می‌خواند این كار را نكنید و كنار بگذارید دعا باید یك نفر بخواند اگر شخص خودش دعا می‌خواند خب برود در منزل خودش دعا بخواند و اشكال ندارد برود در منزلش، مسجدی، جایی، بیرونی، می‌خواهد با خودش خلوت كند، تنها باشد، خیلی خوب است و اگر چندنفر مثلا در مجلسی دعا خوانده می‌شود یك نفر بخواند و بقیه توی دل با او بخوانند این اثرش زیادتر است از اینكه انسان خودش دست بگیرد وخودش هم دعا بخواند و همینطور در سایر دعاها، فرق نمی‌كند، آن تأثیر بیشتری دارد و تمركز بیشتری برای انسان حاصل می‌كند، دعای روز عرفه بسیار مهم است و دعای سیدالشهداء در روز عرفه كه واقعا اصلا دریاهایی است از معرفت كه چطور حضرت تمام وجود خود و شراشر وجود خود را در این نظام میای‌د و همه را رو می‌كند و دست قدرت پروردگار را در ایجاد و تكامل و استقرار حیات و كیفیت دستگیری و هدایت و اینها واقعا عجیب واقعا عجیب حضرت بیان می‌كند در این دعا، كسی كه این را بخواند و به معانی او توجه داشته باشد متوجه می‌شود كه تمام حركات ما بدون عنایت خدا انجام نمی‌گیرد؟! تمام آن توجه ما تا عنایت خدا نباشد فایده‌ای ندارد، یك عنایت اگر سلب بشود هزارتا مانع پیش می‌آید، یك مانع پیش می‌آید و انسان را منع می‌كند، یك مانع پیش می آید انسان را نمی‌گذارد این كار را انجام بدهد، یك مانع پیش بیاید انسان به آن مقصدی كه باید برسد نمی‌رسد، یك مانعی پیش بیاید انسان نماز نمی‌خواند، یك مانع پیش بیاید انسان دعا نمی‌خواند، یك مانع پیش بیاید انسان توجه ندارد، این مانع‌ها را كی برطرف می‌كند؟ حضرت در این دعا همه را بیان می‌كند می‌گوید خدایا تو دست من را گرفتی آنچه راكه برای من لازم است پیش آوردی آن موانعی راكه هست یكی یكی خودت برمی‌داری و من نمی‌دانم،

 من الان در این مجلس حضور پیدا كردم اما خبر داریم هزارتا مانع برداشته شده تا ما آمدیم اینجا؟ نه، می‌گوییم سوار ماشین شدیم و روشن كردیم و آمدیم! هزارها مانع بوده كه ما خبر نداریم یكی از آنها وقتی‌

 روشن می‌شود، عجب! إإإ!! اگر این قضیه اتفاق می‌افتاد، خب ما نمی‌توانستیم به این برسیم منتهی همه را خدا مخفی نگه داشته است می‌گوید تو دلت را صاف بكن دیگر كارت نباشد ما خودمان موانع را برمی داریم، دیگر خیلی راحته، كار را راحت كرده خدا برای ما، می‌گوید همه‌ی بارها را ما برمی‌داریم تو داری چكار می‌كنی؟ ما فقط از تو یك جو دل صاف می‌خواهیم یك جو همت می‌خواهیم یك جو صدق می‌خواهیم، بقیه‌ی كارهایش با ما، كسی نیامده به تو بگوید بیل بردار و بیل بزن وكلنگ بزنی! این كلنگ‌ها را ما می‌زنیم تو فقط صفا داشته باش بعد ما تو را هُلت می‌دهیم، زمین را صاف می‌كنیم، برایت هموار می‌كنیم، آنچه را كه به دردت می‌خورد در سر راهت قرار می‌دهیم، آنچه را كه مانع برای حركت توست از جلوی پایت برمی‌داریم، همه‌ی این كارها را ما داریم انجام می‌دهیم، تو می‌گویی به به ما سالكیم، ما داریم خدایا در راه تو می‌رویم! بیا بابا نگاه كن ببین چه خبر است! آن وقت سر از شرمندگی به زیر می‌اندازیم و دیگر نمی‌توانیم تو روی خدا نگاه كنیم! تو روی بزرگان نمی‌توانیم دیگر نگاه كنیم، عجب! ما كجا بودیم و تقاضامان نبود

ما نبودیم و تقاضامان نبود \*\*\* لطف تو ناگفته‌ی ما می‌شنود[[7]](#footnote-7)

 تو از قبل همه را آماده كردی، تا ما را در این بستر قرار دادی. یك سوال از شما می‌كنم اگر مرحوم آقا نبود و این سلسله نبود و این بزرگان نبودند ما الان چكار می‌كردیم؟ خب بله خدا ممكن است راه دیگری قرار بدهد منتهی فرض این است كه اگر راه خدا همین بود می‌گفت همین است و جز این نیست و من هم این را برمی‌دارم، اگر این بزرگان نبودند و مطلب را نرسانده بودند، این مطالب از كجا به ما می‌رسید؟ ما اگر می خواستیم دنبال خدا برویم چه می‌كردیم؟ به این حرفها می‌رفتیم گوش می‌دادیم كه دارید می‌بینید، به این مسائل ...؟ هان! كی برای ما یك همچنین مردی را آورد كه بیاید حتی در حالی كه او را عمل كرده بودند توی رختخواب بود، بیایدكتاب بنویسد برای شما؟ كی این كار را كرد؟ در وقتی كه او را عمل كرده بودند و در رختخواب بود، رفتیم گفتیم آقاجان، حالا دیگر دست بردار، گفتند: دست برداریم چكار كنیم؟ الان یك دو صفحه می‌توانیم بنویسیم، كی این كار را كرد؟ كی این شوق را انداخت؟ كی این فكر راانداخت؟ كی این همت را انداخت؟ كی آن درد را انداخت؟ اینها را خدا توفیق بدهد یك روزی ما بفهمیم، یك روزی متوجه بشویم، می‌دانیم نمی‌گویم نمی‌دانیم رفقا می‌دانند الحمدلله همه اهل فضل و درك و اهل مطلبند، می‌دانند، اما بهتر بفهمیم یك مقدار بیشتر بفهمیم آن دردی را كه در طهران به من فرمود كه اگر تمام بدنم را قطعه‌قطعه كنند یك خط از آنچه را كه نوشتم دست برنمی‌دارم آن را ما برویم بفهمیم، آن را درك بكنیم، آن مساله بدست بیاید، آن وقت مطلب جور دیگری خواهد شد، حال و هوا تغییر پیدا خواهد كرد،

 روز عید قربان یكی دیگراز فرصت‌های این ماه ذی‌حجه است بسیار بسیار روز مهمی است و یكی از دو

 روزی است كه خدآند آن دو روز را عید اعلام كرده است. اول عید فطر است كه بعد از یك ماه روزه و ضیافت الهی و پذیرایی و چه و چه واینها، بعد آن پاداشی را كه خدآند می‌دهد آن پاداش را در روز عیدفطر با خواندن نماز عید فطر الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی اللَه علیه و آله ذخرا و شرفا و كرامتا و مزیدا[[8]](#footnote-8) خدایا امروز را تو روز عید اعلام كردی و باید هم امروز روز عید باشد چرا؟ چون ما از ضیافت تو برگشتیم آمدیم درخانه‌ی تو و مورد ضیافت تو قرار گرفتیم یك ماه پاك شدیم صاف شدیم تجرد پیدا كردیم كثراتمان یك خورده كم شد تعلقاتمان یك خورده كم شد، توی ماه رمضان راحت‌تر آدم دست توی جیبش نمی‌كند؟ این همان است، توی ماه رمضان حالت بكاء برای انسان بیشتر و راحت‌تر پیش نمی‌آید؟ این همان است، توی ماه رمضان انسان از خودگذشتگی بیشتر ندارد؟ انصاف و رحم و عطوفتش بیشتر نیست؟ اینها همه اثرات چی است؟ اثرات این ضیافت الهی است هركی بر طبق مرتبه‌ی خودش و بر طبق آن میزانی كه نسبت به آن میزان عمل می‌كند هركس یك جور است، بعد، امروز روز عید است و بزرگان كه خب شنیدید دیگر در كتاب، مرحوم آقا نوشته اند كه اینها اصلا بلند می‌شدند به عنوان شكرگذاری به زیات ائمه می‌رفتند بلند می شدند می‌رفتند نجف می‌آمدند كربلا زیارت سیدالشهداء، حضرت ابوالفضل، می‌رفتند زیارت كاظمین علیهم‌السلام بعد سامرا و حضرت سیدمحمد پسرامام علی النقی علیه‌السلام كه در درباره آن حضرت داریم كه حضرت تالی تلو امام بود (حضرت سیدمحمد در راه سامرا كه در قریه‌ای به نام بلد هستند) و بعد به سایر امامزاده‌ها می‌رفتند حضرت حمزه، حضرت قاسم كه در همان كربلا هستند اینها همان‌هایی هستند كه می‌گویند كه ضدولایت هستند!! اینها همانها هستند، واقعا چقدر باید كسی بی‌دین باشد و بی‌وجدان باشد، حالا دین نداری، نداشته باش وجدان داشته باشد، اینها همان‌هایی هستند كه ضد ولایت هستند!! و خیلی با ائمه سروكار ندارند

 این بزرگان می‌رفتند چی؟! می رفتند به عنوان شكرگذاری. روز عید قربان هم همین است یعنی خدایا این ده روزی كه ما را در ایام‌اللَه خودت وارد كردی در این ضیافت آوردی یك ماهِ اربعین موسی را طی كردیم، این ده روز هم رویش شد چهل روز حالا كه در روز عید قربان هست، خیال نكنید فقط این برای افرادی است كه در عرفات و منی و مشعر و اینها هستند آنها حساب و كتاب خودشان را دارند و بدانیم ما كه همان ملكوتی كه بر آنجا حاكم است، همان ملكوت برای كسی كه مواظب باشد و مراقب باشد و در این ایام عمل كند به آنچه را كه دستور است آن ملكوت بر ملكوت این هم ثبت خواهد شد، یعنی این هم مكه رفته این هم عرفات رفته این هم مشعر رفته این هم ذبح كرده لذا در روز عیدقربان مستحب است انسان ذبح كند مكه نرفته ولی ذبح مستحب است، مخصوصا برای حاج در سنوات بعد، بعد از آن سال هر سال كه موفق برای زیارت حج نمی‌شود در روز عیدقربان این ذبح را بكند كه مشمول این تأثیر ملكوتی كه در آن موقعیت خاص برای افراد، خدآند درنظر گرفته، این هم مشمول او بشود لذا آن ملكوت بر نفس این تأثیر می‌گذارد. لذا در روز عید قربان بسیار بجاست كه همه نماز عیدقربان را بخوانند حالا یا فرادی بخوانند یا دسته‌جمعی آن دیگر هر كسی میل‌

 خودش هست.

 اذكار توحیدیه در صبح عید، آن اذكار تا غروب روز دوازدهم هم ادامه داشته باشد، یعنی انسان آن اذكاررابهتراست وبسیار استحباب دارد و اولیاء خدا این را حتما می‌خواندند آن اذكار را بعداز نماز صبح كه همان نماز عید است، می‌خواند نماز ظهر وعصر و مغرب و عشاء یازدهم و دوازدهم و غروب، دیگر آن تمام می‌شود و روز سیزدهم دیگر آن اذكار را نمی‌خواند این هم مربوط به روز عیدقربان، روز دیگر روز غدیر است كه دیگر آن روز، روز تجلی ولایت است و ظهور ولایت است و روزی است كه مربوط به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است كه رسول خدا فرمودند: افضل اعیاد امتی عید غدیر[[9]](#footnote-9)، افضل اعیاد امت من عیدغدیر است (یا غدیرخم، عید ندارد طبق این روایت) این روایت، روایتی است كه از پیغمبر نقل شده و این روایت مشخص است و مسلم است، آن دینی كه ولایت ندارد آن دین صفر است این را می‌خواهد پیغمبر بفرماید عیدقربان و عیدفطر بدون عیدغدیر صفر است، روزه بدون ولایت علی صفر است، ربات است، عروسك، ربات، مجسمه، نماز بدون ولایت امیرالمؤمنین آن نماز ربات است و مجسمه است و فایده‌ای بر آن نماز مترتب نیست مُهر ولایت در هرجا كه بیاید آن عمل جان می‌گیرد ملكوت پیدا می‌كند روح پیدا می‌كند آن مُهر ولایت كه نیاید آن نماز می‌شود چی؟ ورزش، نرمش، ورزش نمی‌كنید در صبح یا شب؟ این می شود چی؟! می شود نماز ورزش! روزه وقتی كه مُهر ولایت امیرالمؤمنین بیاید روح می‌گیرد اگر مُهر علی نیاید می‌شود رژیم، بله رژیم، حج اگر مهر ولایت علی بیاید آن حج می‌شود حج ابراهیم حج موسی حج پیامبر حج اولیاء الهی می‌شود و اگر مُهر امیرالمؤمنین نیاید زیر آن حج آن حج می شود چی؟ سفر و تنوع و نگاه كردن به ساختمان و این طرف و آن طرف رفتن البته الان كه همه اش اینطور شده و ما در این سفرهایی كه بودیم، دراینها الحمدلله از این مسائل كه خب بوده، موقع نماز كه می‌شود آن آخوند كاروان می‌گوید آقا بلند شو از این نماز شب عرفات فیلم بردار و عكس بردار و ... این هم شب عرفه‌مان، روز عرفه هم كه خب معلوم است بله، چه هست و چه نیست و بعد هم كه تمام این مراسم همه عكس و فیلم و نمی‌دانم پرداختن به مسائل انحرافی و دور شدن از معنا، یكی در همه‌ی مدت عمرش یك بار خدا بهش توفیق بدهد بیاید مكه و برود آنها را ببیند و آن مسائل را ببیند و آن جاهایی كه پیغمبران پا گذاشتند برودآنهارا ببیند و بعد بیاید خودش را با چه چیزهایی مشغول كند!! با چه مسائلی خودش را مشغول كند!! دیگر این بدبخت‌ترین فردی خواهد بود كه دستش از نعمتهای الهی كوتاه شده خدا به همه‌ی ما فهم بدهد، یك قدری، یك قدری فهم بدهد، یك قدری شعور بدهد، تا اینكه ما مسائل را بتوانیم بهتر بفهمیم خلاصه بله! مطلب، خیلی مسئولیت، مسئولیت سنگینی است.

 علی كل حال روز عید غدیر روز ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و باید این مساله شِعار بشود،

 ولایت امیرالمؤمنین باید شِعار بشود امروزه بحمداللَه بخاطر همین مسائل وحدت بین شیعه و سنی كم‌كم دارد این قضیه فراموش می‌شود و باید گفت مساله وحدت كه چه عرض كنم ما داریم فناء در تسنن پیدا می‌كنیم، نه وحدت، وحدت كارمان گذشته و خیلی دور شدیم دیگر مساله مساله إفناء در تسنن و فانی شدن در جناب ابوبكر و عمر دارد الان این اتفاق می‌افتد، این مساله دارد اتفاق می‌افتد، آن از خدا بی‌خبرانی كه تیشه برداشته اند و به كمر تشییع تیشه دارند می‌زنند فقط خدا جزایشان را بدهد، به اسم شیعه كه اینها به هر عنوانی اسم امیرالمؤمنین ممنوع می‌شود صحبت از ولایت ممنوع می‌شود، صحبت از خلافت ممنوع است همه‌ی اینها ممنوع، ممنوع كه چی یعنی؟ دل كی را می‌خواهیم بدست بیاوریم؟ دنبال كی می‌خواهیم بگردیم؟ از چی می‌ترسیم؟ دین ولی دارد، ولیش هم حی است، حاضر است، ما باید بفهمیم خدای ناكرده در خطوط قرمز وارد نشویم و از خط قرمز نگذریم و مورد غضب ولی حی‌مان قرار نگیریم مساله ولایت امیرالمؤمنین با دُم شیر بازی كردن است، آن وقت نمی‌دانیم از كجا خوردیم، آنم كه بسیارخب، حالا بازی می‌كنید بسیارخوب حالا می‌فهمید دنیا دست كی است؟ با دُم شیر بازی نكنیم.

 غدیر را باید به همه‌ی دنیا اعلان كنیم نه مثل آن مردك بیائیم و بگوئیم كه غدیر یك فرع فقهی است كه در هر فرع فقهی اختلاف وجود دارد، بی‌شعور، غدیر فرع فقهی است؟ یا مهمترین مساله‌ی اصولی در اعتقاد شریعت و در اعتقاد دیانت ما است؟ اینها آنهایی هستند كه كمر ولایت را می‌شكنند و آنهایی هستند كه امیرالمؤمنین می‌فرمایند كه كمر مرا شكستند، این افراد!! یك فرع فقهی است، بله، در آن اختلاف است مثل سایر فروع فقهی!! تو كور بودی و ندیدی كه رسول خدا فرمودند كه: ما نودی بشی‌ء مثل ما نودی بالولایه‌[[10]](#footnote-10) هیچ بنائی در اسلام شعار قرار نگرفت الّا اینكه بناء ولایت بالاتر از همه‌ی آن ابنیه بود و مورد اهتمام پروردگار از همه‌ی بناء، از نماز بالاتر، از روزه بالاتر، از حج بالاترازهر چی كه بگی! اینها را شما ندیدید؟ حالا نگوییم! حرف نزنیم! نه نباید این حرفها بزنیم! وقتش ... وقتش كی است؟ وقت این حرفها كی است؟ وقتی خود حضرت ظهور كند؟ اینها مسائلی است كه انسان باید متوجه باشد و ما باید بدانیم كه شیعیان امیرالمؤمنین به حرفهای این و آن نگاه نمی‌كنند به حرفهای بزرگان نگاه می‌كنند، شیعه‌ی امیرالمؤمنین تكلیفش را از اولیاء خدا و عرفا می‌گیرد، آن عارفی كه علی را شناخته آن ولی خدایی كه علی را شناخته، ما تكلیفمان را از آنها می‌گیریم، نه از این حرفهایی كه هر كسی صبح بلند می شود و ده جور حرف می‌زند صبح ظهر و شب سه قسم و سه جور و برحسب مصلحت و منافع و دنیا و شأن و شخصیت، تنها چیزی كه در میان نیست مساله‌ی امام زمان است و مساله‌ی حقوقی كه آن حضرت بر گردن ما گذاشته است. فقط همین، غیر از این كه چیز دیگری نیست، لذا باید این مساله‌ی غدیر را هرچه بیشتر به آن اهتمام داشت و باید طبق آنچه را كه بزرگان فرمودند پنج روز را باید به عنوان سنت عید گرفت باید رفقا به این مساله اهتمام داشته باشند و این پنج روز را چهار روز از قبل و ختم می‌شود به روز هیجدهم و در این مجالس از مطالبی كه مورد توجه مكتب هست و

 امیرالمؤمنین روی آنها نظر دارد باید از آنها گفت فقط تنها آدم راجع به امیرالمؤمنین شعر بخواند فایده ندارد شعر خواندن خب آدم یكی دوتا سه تا اما نه هی دیگر تمام مجالس این حرفها را بزند! آن مطالبی كه مورد نظر حضرت است، اعتقادات ما است، روش زندگی ما است، كیفیت سلوك است، مبانی ما را محكم می‌كند، از این مطالب، مطالب حیاتی، كلیدی، اساسی، در قالب شعر، در قالب مقاله در قالب داستان در قالب سخن و كتابت، انسان در این مجالس بیان كند خیلی مجالس طول نكشد كه باعث ملالت بشود در حدی كه نشاط برقرار باشد و مخدرات كه شركت می‌كنند باید با زی درخور مجلس ولایت شركت كنند، از لباس‌هایی كه لباس‌های نامناسب است پرهیز بشود مجلس ولایت امیرالمؤمنین با مجلس عروسی و اینها تفاوت می‌كند فرق می‌كند و از مقام تظاهر و نشان دادن‌ها و سُمعِه پرهیز بشود چشم‌و هم‌چشمی نباید باشد، خصوصیت مجالس و نوع مجالس بنحوی باشد كه تقریبا در یك سطح و در یك میزان این مجالس برقرار بشود تفاضلی بین فردی وبین فرد دیگری نیست، هركسی آمادگی دارد.

 خلاصه این مسائلی كه قبلا هم صحبت شده راجع به اینها، رفقا هم به این مطالب توجه می‌كنند باید مجلس امیرالمؤمنین را عالم‌گیر كنیم یعنی همه‌ی دنیا باید روز .... البته الان خیلی جاها دارند این كار را انجام می‌دهند در خیلی از كشورها این مجالس غدیریه هست الحمدلله و باید در همه جا نسبت به این مساله اهتمام داشته باشند تا اینكه مساله ولایت اعلان بشود به همه جا اعلام بشود آن ندایی كه برای رسول خدا آمد آن ندا امروز برای ما است‌ يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ‌ المائدة، ٦٧ اگر امروز ولایت علی را اعلان نكنی اصلا رسالت ما را انجام ندادی تمام شد و رفت، آن‌ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ‌ الان برای ما آمده، مگر ما به رفقا نگفتیم كه این آیات برای همه است؟ مگر صحبت مطالب نشده است؟ تمام آیات قرآن از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس تمام این آیات یك‌یك برای ماست به ما نازل شده قرآن به من نازل شده به شما نازل شده به شما نازل شده به تك‌تك ما آیات قرآن نازل شده منتهی هركسی برطبق مرتبه‌ی خودش این آینه‌ای كه قرآن را به بقیه پخش كند ومنتشر كند كی بوده؟ رسول اللَه بوده، نه اینكه قرآن بر رسول خدا نازل شده و بس، فقط ما بیائیم بگوییم خب این قرآن بر پیامبر نازل شده، حالا ما می‌خوانیم، اینكه چیزی نیست این روزنامه است! آیه‌ی قرآن بر من و شما یك‌یك نازل شده است ودر روز قیامت قرآن می‌آید و مخاصمه می‌كند و طرح شكایت و دعوا می‌كند كه این فرد مرا كنار گذاشت این حرفها شوخی نیست، روایت داریم از خودم نمی‌گویم، كه در روز قیامت قرآن می‌گوید: اهملونی اینها مرا مهمل گذاشتند، كنار گذاشتند، به من عمل نكردند، گوش ندادند و مرا نخواندند این آیه‌ی‌ يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ‌ همین الان بر ما آمده، ای فردی كه داری صحبت می‌كنی و ای كسی كه داری می‌شنوی اگر این را ابلاغ نكنی ابلاغ نه اینكه حالا بلندشوی بلندگو بیاوری سروصداكنی! نه، هر كسی در آن وضعیت خودش باید این مطلب را بگوید به همسایه بگوید اعلان كند، جوری باشد در محل، درجا، این وضعیت .... خیلی ما داریم عقب می‌رویم، خیلی داریم عقب می رویم!

 این را اگر نكنی، تو تا به حال نماز نخواندی، تو تا به حال روزه نگرفتی، تو تا به حال حج انجام ندادی، تو تا به حال صدقه ندادی، فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ‌ یعنی همین دیگرهان؟! یعنی نه نماز را به مردم گفتی، نه روزه را گفتی و نه حج را پس ما چی؟ ما هم همینطور نه نماز خواندیم، نه روزه گرفتیم، این همان معنای ولایت است، اگر ولایت بود نماز هست و اگر ولایت نبود چیست؟ نرمش، ورزش، این است! اگر ولایت بود پای پرونده‌ی ما، ما عبدیم والا اگر ولایت نبود چی هستیم؟ فرعون، نمرود، شدّاد هستیم، شوخی هم نداریم، این معنا معنای حقیقی ولایت است، لذا بزرگان آمدند و این سنت را گذاشتند و ما هم باید از این سنت تبعیت كنیم خب مسائل دیگر هم بود ولی من دیگر خسته شدم و انشاءاللَه امیدواریم كه تا قبل از محرم هم باز مجلسی باشد كه قدری هم راجع به مسائل عزاداری سیدالشهداء و كیفیت عزاداری و اقامه‌ی عزا و مصیبت و برداشتی كه انسان از این مجالس می‌كند با توجه به مطالبی كه گوشه و كنار شنیده می‌شود، انشاءاللَه برای رفقا عرایضی را عرض كنیم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ديوان حافظ، غزليات، غزل شماره ١٨٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافى، ج ٦، ص ٥٤: عن أبى عبدالله عليه‏السّلام، ما مِن شى‏ءٍ ممّا أحلّه الله عزّ و جلّ أبغضَ اليه فى الطلاق؛ عوالى اللئالى الغرية؛ ص ١٦٥: و قال صلى الله عليه و آله و سلّم: ما أحلّ الله شيئاً أبغض إليه من الطلاق. [↑](#footnote-ref-2)
3. نهج البلاغة (عبده)، ج ٢، ص ٢١٦. [↑](#footnote-ref-3)
4. المحاسن، ج ٢، ص ٦١٠: عن أبى عبدالله عليه‏السّلام، قال: من سعادة الرجل يسعةَ منزله. [↑](#footnote-ref-4)
5. الخصال، ج ١، ص ٦٣؛ علل الشرائع، ج ٢، ص ٥٥٧. [↑](#footnote-ref-5)
6. نهج البلاغة (عبده)، ج ٢، ص ٩٦: يا أيّها الناس طوبى المن شَغَلَه عَيبهُ عن عيوب الناس؛ تحف العقول، ص ٢٨٢: كفى بالمرء شُغلًا بعيبه لنفسه عن عيوب الناس. [↑](#footnote-ref-6)
7. مثنوى معنوى، دفتر اول، بخش ٢٩: اعتراض مريدان در خلوت وزير. [↑](#footnote-ref-7)
8. ٢. اقبال الأعمال، ج ١، ص ٢٨٩. [↑](#footnote-ref-8)
9. الأمالى (للصدوق)، ص ١٢٥: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يوم غدير خم أفضلُ أعيادِ امّتى. [↑](#footnote-ref-9)
10. الكافى، ج ٢، ص ١٨: عن أبى جعفر عليه‏السّلام قال: ... و لم يناد بشى‏ء كما نودى بالولاية. [↑](#footnote-ref-10)